

The Year of Three

Ferdinando Frega

GILLETTE: سال عدد سه — پردهٔ 4

آن صبح ماه مارس هنوز زود بود که کسی زنگ در را زد.

همه بی‌درنگ شروع کردند به پرسیدن که چه کسی می‌تواند باشد. دخترم Giorgia لبخند زد و با اطمینان کامل اعلام کرد:
«بالاخره. آمده‌اند دستگیرت کنند.»

معلوم شد فقط پستچی بود.

شب قبل یادش رفته بود تلگرامی را تحویل دهد. از ترس اینکه این اشتباه به قیمت کارش تمام شود، تصمیم گرفت سحرگاه جبرانش کند. ظاهراً برای او ساعت جزئیاتی کم‌اهمیت بود.

همسرم از روی کنجکاوی تلگرام را باز کرد. نوشته بود:
«از بانوی گرامی و همسرشان دعوت می‌شود در مراسمی که در 30 مه در تالار آرخون‌ها در Reggio Calabria برگزار می‌شود، با عنوان: دوقلوهای زاده‌شده در سال 1993، شرکت کنند.
لطفاً ظرف سه روز از دریافت این تلگرام با دبیرخانه تماس بگیرید تا حضورتان را تأیید کنید. هزینه‌ای به شما تعلق نخواهد گرفت.»

به هم نگاه کردیم.
سی‌وسه سال گذشته بود. چنین رویدادهایی زیاد پیش نمی‌آیند. کنجکاو بودیم.

همسرم بی‌درنگ کارزار توصیه‌هایش را آغاز کرد.
مؤدب باش.
هیچ کار تکانشی نکن.
آرام و هوشیار بمان.
هر چه دادند بپذیر.
بعد بی‌سروصدا برگرد خانه.
وقتی این‌ها را می‌گفت لبخند می‌زد.
خوب می‌دانست که نصیحت کردن گرگ دربارهٔ رفتارش میان گوسفندان معمولاً وقت تلف کردن است.
هاهاهاها.

سرانجام روز مراسم فرا رسید.
تالار شلوغ بود. هیچ‌کس را نشناختیم. دست‌کم من نشناختم.
زمان چهرهٔ همه را عوض کرده بود.
عجیب اینکه تقریباً هیچ‌کس فرزندانش را نیاورده بود.

برنامه با یک سخنران آغاز شد، مامایی که در آن سال‌ها در کلینیک کار کرده بود.
یادآوری کرد که 1993 سالی استثنایی بوده است.
پنجاه‌وچهار زایمان دوقلو رخ داده بود.
از این میان، پنجاه‌ویک مورد دختر بود.
فقط سه مورد پسر بود.

پس از آن، مدیر کلینیک روی صحنه رفت و از سه زوجی که دوقلوهای پسر آورده بودند دعوت کرد جلو بیایند.
وقتی نام خانوادگی‌ام را شنیدم، همسرم آهسته صلیب کشید.
ماجرای تازه‌ای آغاز می‌شد.
می‌دانست که حرف خواهم زد.
فقط نمی‌دانست چه خواهم گفت.

از زوج نخست پرسیدند به نظرشان چه چیزی باعث زایمان دوقلویشان شده است. شوهر با شور و حرارت پاسخ داد که احتمالاً غذای خوب و شوری فراوان نقش تعیین‌کننده را داشته‌اند.
حاضران خندیدند و کف زدند.

از زوج دوم همان پرسش را کردند.
این بار زن پاسخ داد و گفت که شاید یک درمان هورمونی پیشرفته به نحوی بر نتیجه اثر گذاشته باشد.

سپس نوبت ما شد.
همسرم پیش از آنکه من بتوانم، به‌سرعت میکروفون را در دست گرفت.
توضیح داد که زایمان دوقلو در تاریخ خانوادگی من جاری بوده است: خودم، پدرم، و پیش از او پدربزرگم.
به نظر او، قابل پیش‌بینی بود.
تقریباً طبیعی.
همه‌چیز به‌سلامت پیش می‌رفت.

سپس او دست به اشتباه مهلک زد.
کوشید میکروفون را به من بدهد.
من آن را در هوا گرفتم.

این فرصتی بود که یک بار در عمر پیش می‌آید.

نمی‌توانستم هدرش بدهم.

توضیح دادم که در آن سال‌ها در بخش عمده‌فروشی برای Gillette کار می‌کردم.

گفتم که طبیعتاً، زایمان‌های دوقلو را به‌آسانی می‌شد توضیح داد.

همان اصل پیشنهادهای ویژهٔ ما بود:

دو تا بردار، پول یکی را بده.

سالن از خنده منفجر شد.

با این واکنش دلگرم شدم و ادامه دادم.

«سال پرمشقتی بود، 1993. سالی فراموش‌نشدنی. اما مایلم این را هم یادآوری کنم که پیش از آن هرگز این بخت را نداشتم که با هیچ‌یک از بانوان حاضر در اینجا آشنا شوم.»

بانوان لبخند زدند.

شوهرها کمتر لبخند زدند.

تعادلی به کیهان بازگشت.

سرانجام مراسم به پایان رسید و به سوی در خروجی رفتیم.

درست وقتی بیرون می‌رفتیم، چند خانم مرا نگه داشتند.

«آقای Gillettenarrative،» صدایم زدند.

و در آن لحظه چیزی را فهمیدم.

سال‌ها می‌گذرند.

چهره‌ها دگرگون می‌شوند.

خاطره‌ها رنگ می‌بازند.

اما داستان‌ها از آدم‌ها تندتر سفر می‌کنند.

من در مقام Ferdinando آمده بودم.

به نحوی، داستان‌هایم پیش از من رسیده بودند.

Ferdinando